



4A 3A7



دانشگاه گیلان

دانشکده علوم انسانی و اجتماعی
گروه حقوق

پایان نامه

جهت دریافت درجه کارشناسی ارشد رشته علوم سیاسی

عنوان:

زمینه‌های ظهور نئولیبرالیسم
به عنوان رهیافت مسلط

استاد راهنما:

دکتر امین نواختی مقدم

استاد مشاور:

دکتر فردین قریشی

پژوهشگر:

قاسم حیدری نیا

کتابخانه مرکزی گیلان

۱۳۸۸ / ۷ / ۱۸

تیر ۱۳۸۸

۱۱۸۳۹۲

تقدیم به :

تمامی آزاداندیشان و آزادمنشان در
هر نقطه گیتی

تقدیر و تشکر از:

خداوند تبارک و تعالی که عطا فرمود تا این اثر به اتمام برسد.

پدر و مادر مهربان و فداکارم که در طول زندگی برای پیشرفت و

سربلندیم فداکاری‌ها نموده‌اند.

استاد فرزانه و دانشمندم «دکتر امین نواختی مقدم» که اگر راهنمائیهای دلسوزانه و عالمانه ایشان نبود، قطعاً این اثر به نحو صحیح و علمی به اتمام نمی‌رسید.

استاد مهربان و دلسوزم «دکتر فردین قریشی» که با ارائه مشورت‌ها و تجربیات خود یاریم نمودند.

استاد فاضل و گرامی‌ام «دکتر رجب ایزدی» که تفکرات والایش همواره برایم الهام‌بخش بوده‌اند.

دوستان عزیز و مهربانم: آقایان عیسی نعمتی کچایی، عزیز نوری، رضا جهان‌بین، بهزاد پرشور، آیدین آراز، امین مجیدی، مرتضی صفایی، مرتضی میرزانژاد، اسحاق آبسالان و حسن بازیار.

مسئولین موسسه خدمات کامپیوتری پژوهاک به دلیل تقبل ویرایش این اثر.

نام خانوادگی دانشجو: حیدری نیا

نام: قاسم

عنوان پایان نامه: زمینه های ظهور نئولیبرالیسم به عنوان رهیافت مسلط

استاد راهنما: دکتر امین نواختی مقدم

استاد مشاور: دکتر فردین قریشی

مقطع تحصیلی: کارشناسی ارشد رشته: علوم سیاسی گرایش: علوم سیاسی دانشگاه: تبریز

دانشکده: علوم انسانی و اجتماعی تاریخ فارغ التحصیلی: تیر ۱۳۸۸ تعداد صفحه: ۱۶۰

کلید واژه ها: لیبرالیسم، آزادی، فردگرایی، سوسیالیسم، دولت رفاه، اقتصاد متمرکزگرا، نئولیبرالیسم

چکیده:

در این پژوهش یکی از مباحث مهم سیاسی طی سال های اخیر، تحت عنوان «علل ظهور نئولیبرالیسم به عنوان اندیشه مسلط» به جای اندیشه های سوسیالیستی و اندیشه های مرتبط با دولت های رفاهی، مورد بحث و تجزیه و تحلیل قرار گرفته است.

بر اساس این پژوهش، پس از جنگ جهانی اول، سوسیالیسم به اندیشه ای تاثیر گذار در جهان تبدیل شد و توانست در شوروی، الگوی مناسبی از توسعه را ارائه نماید و همچنین به علت وعده هایی که به توده های مردم می داد از جذابیت بالایی برخوردار شد و این در حالی بود که دنیای سرمایه داری در بحرانی بزرگ به سر می برد. مجموع این حوادث موجب روی آوردن به اندیشه های سوسیالیستی بود و دولت های غربی برای اینکه جوامع آنها تحت تاثیر سوسیالیست های افراطی قرار نگیرد، مجبور شدند خود سیاست های شبه سوسیالیستی برای رفاه طبقات پایین اجتماع را تحت عنوان سیاست های دولت های رفاهی به اجرا گذارند. اما در دهه ی ۱۹۷۰ م، ورق برگشت و جنبش سوسیالیستی تحت تاثیر بحران در شوروی به تدریج ضعیف و ضعیف تر می شد، همچنین چهره های خشن از این الگو به جهانیان معرفی می شد. بنابراین، در این برهه از تاریخ با کاهش نیروی جنبش های چپ، هزینه های دولت های رفاهی که باعث اختلال در روند انباشت سرمایه شده بودند و بحران دهه ۱۹۷۰ م را به وجود آورده بود توجیه خود را از دست داد و باعث گرایش دولت های غربی به سیاست های نئولیبرالی شد و با موفقیت سیاست های جدید نئولیبرالی توجه به آن روز به روز بیشتر شد.

ضعیف شدن شوروی و سپس خروج آن از صحنه رقابت با دنیای سرمایه داری، موجب تضعیف جنبش سوسیالیستی در جهان شد. بدین ترتیب، سیاست های نئولیبرالی که در غرب بدون رقیب حاکم بود، به تدریج توانست به سایر نقاط جهان نیز سرایت نموده و به عنوان الگویی جهانی پذیرفته شود و نقش اندیشه ی مسلط را ایفا نماید.

مقدمه ۱

فصل اول: مبانی نظری و تحلیلی

مقدمه ۶

۱-۱- کارل مارکس ۶

۲-۱- گرامشی ۱۱

۳-۱- تالکوت پارسونز ۱۴

۴-۱- تامس کوهن ۱۶

۵-۱- رالف میلیبند ۱۹

۶-۱- نیکوس پولانزاس ۲۰

خلاصه و نتیجه‌گیری ۲۱

فصل دوم: لیبرالیسم کلاسیک

مقدمه ۲۴

۱-۲- زمینه‌های پیدایش لیبرالیسم ۲۶

۲-۲- هستی‌شناسی ۲۸

۳-۲- دولت حداقل ۳۱

۴-۲- معرفت‌شناختی ۳۲

۵-۲- اندیشمندان ۳۲

۱-۵-۲- جان لاک ۳۲

۱-۱-۵-۲- مخالفت با اقتدار پدران ۳۳

۲-۱-۵-۲- وضع طبیعی ۳۴

۳-۱-۵-۲- چگونگی تشکیل حکومت ۳۵

۴-۱-۵-۲- حق انقلاب ۳۵

۲-۵-۲- منتسکیو ۳۶

۱-۲-۵-۲- شرایط تحقق آزادی ۳۶

۲-۲-۵-۲- راه حل تحقق آزادی ۳۷

- ۳۸..... ۲-۵-۳- ایده حکومت مختلط
- ۳۸..... ۲-۵-۳- آدام اسمیت
- ۳۹..... ۲-۵-۳-۱- وظایف دولت
- ۴۰..... ۲-۵-۳- چگونگی پیشرفت جامعه
- ۴۱..... ۲-۵-۴- جان استوارت میل
- ۴۱..... ۲-۵-۴-۱- دموکراسی و خطرات پیش روی آن
- ۴۲..... ۲-۵-۴-۲- آزادی بیان
- ۴۳..... ۲-۶- توجیهات آزادی
- ۴۶..... ۲-۷- مکتب اصالت فایده یا اصل سودمندی
- ۴۸..... خلاصه و نتیجه‌گیری

فصل سوم: سوسیالیسم و داعیه‌ی رهبری‌اش بر جهان

- ۵۲..... مقدمه
- ۵۳..... ۳-۱- هستی‌شناسی
- ۵۴..... ۳-۲- حمایت از دولت حداکثری
- ۵۵..... ۳-۳- انتقاد از وضع موجود و ارائه‌ی طرحی نو
- ۵۶..... ۳-۴- اشکال متفاوت نفوذ سوسیالیسم
- ۵۷..... ۳-۴-۱- نفوذ سوسیالیسم دموکراتیک در غرب
- ۵۸..... ۳-۴-۱-۱- کارل کائوتسکی
- ۵۹..... ۳-۴-۱-۲- ادوارد برنشتاین
- ۶۰..... ۳-۴-۲- نفوذ سوسیالیسم در اتحادیه‌های کارگری
- ۶۲..... ۳-۴-۳- نفوذ سوسیالیسم انقلابی در شرق
- ۶۴..... ۳-۵- موفقیت‌های اتحاد جماهیر شوروی
- ۶۶..... خلاصه و نتیجه‌گیری

فصل چهارم: لیبرالیسم میانه پاسخی به سوسیالیسم

- ۶۸..... مقدمه

- ۶۹-۱-۴ بحران در بازار آزاد.....
- ۷۱-۲-۴ گرایش به سوی اندیشه‌های سوسیالیستی.....
- ۷۲-۳-۴ هستی‌شناسی.....
- ۷۳-۴-۴ تجدیدنظر در حوزه اقتدار دولت.....
- ۷۵-۵-۴ اندیشمندان.....
- ۷۵-۱-۵-۴ جان مینارد کینز.....
- ۷۶-۲-۵-۴ جان راولز.....
- ۷۹- خلاصه و نتیجه‌گیری.....

فصل پنجم: مبانی نظری نئولیبرالیسم

- ۸۲- مقدمه.....
- ۸۳-۱-۵ بازگشت به لیبرالیسم کلاسیک.....
- ۸۳-۲-۵ حمایت از بخش خصوصی.....
- ۸۴-۳-۵ معرفت‌شناختی.....
- ۸۴-۴-۵ هستی‌شناسی.....
- ۸۵-۵-۵ زیربنای جامعه مدنی.....
- ۸۷-۶-۵ اندیشمندان.....
- ۸۷-۱-۶-۵ فریدریش فون هایک.....
- ۸۸-۱-۱-۶-۵ محدودیت عقلانیت سازنده.....
- ۸۹-۲-۱-۶-۵ نظم خودجوش.....
- ۹۱-۳-۱-۶-۵ زمینه ایجاد بحران‌ها.....
- ۹۲-۴-۱-۶-۵ ملاک عدالت و بی‌عدالتی.....
- ۹۳-۵-۱-۶-۵ چگونگی کمک به نیازمندان.....
- ۹۳-۶-۱-۶-۵ بالاترین ارزش اخلاقی.....
- ۹۴-۷-۱-۶-۵ رابطه آزادی و دموکراسی.....
- ۹۵-۲-۶-۵ میلتن فریدمن.....

- ۹۶ ۵-۶-۱-۲-۱- رابطه آزادی اقتصادی و آزادی سیاسی
- ۹۶ ۵-۶-۲-۲- لیبرالیسم و مساوات طلبی
- ۹۸ ۵-۶-۳-۲- عوامل ثبات اقتصادی
- ۹۹ ۵-۶-۳- رابرت نوزیک
- ۱۰۰ ۵-۶-۱-۳- دولت در نقش پاسبان شیگرد
- ۱۰۱ ۵-۶-۲-۳- مفهوم عدالت
- ۱۰۳ ۵-۶-۴- آیزیا برلین
- ۱۰۳ ۵-۶-۱-۴- فلسفه سیاسی برلین
- ۱۰۴ ۵-۶-۲-۴- غایت شناسی
- ۱۰۵ ۵-۶-۳-۴- آزادی مثبت و آزادی منفی
- ۱۰۷ ۵-۶-۴-۴- غایت‌گرایی، آزادی مثبت و آسیب‌های آن
- ۱۰۸ ۵-۷-۷- وجوه اختلافات لیبرالیسم میانه و نئولیبرالیسم
- ۱۰۸ ۵-۷-۱- آزادی مثبت یا آزادی منفی
- ۱۱۱ ۵-۷-۲- نوع نگاه به حوزه اقتدار دولت
- ۱۱۲ ۵-۷-۳- جایگاه مالکیت خصوصی
- ۱۱۳ خلاصه و نتیجه‌گیری
- فصل ششم: زمینه‌های قدرت یا بی‌ثولیبالیسم**
- ۱۱۶ مقدمه
- ۱۱۷ ۶-۱- بحران در مدل‌های رفاهی
- ۱۱۷ ۶-۱-۱- تغییرات ساختار اقتصاد
- ۱۱۸ ۶-۱-۲- شکست برنامه ریزی دولت‌ها و سیاست متمرکز ارشادی
- ۱۱۹ ۶-۱-۳- تعارض‌های موجود بین دولت‌های ملی و سیاست بین‌المللی
- ۱۲۰ ۶-۲- پایان دولت‌های رفاهی
- ۱۲۲ ۶-۳- شکست برنامه‌های اتحاد جماهیر شوروی
- ۱۲۴ ۶-۴- ترسیم چهره‌های خشن از سوسیالیسم

۱۲۶	۵-۶- پایان جنگ سرد.....
۱۲۸	۶-۶- انتقاد نئولیبرال‌ها از برنامه‌ریزی متمرکز.....
۱۳۰	۶-۷- راه‌حل‌های نئولیبرالیسم برای فائق آمدن بر مشکلات و جلب افکار عمومی.....
۱۳۴	۶-۸- موفقیت‌های نئولیبرالیسم و تبدیل شدن به رهیافت مسلط.....
۱۳۷	۶-۹- جهانی شدن به عنوان سازوکاری حمایتی از بسط نئولیبرالیسم.....
۱۳۸	۶-۱۰- هژمونی آمریکا و گسترش نئولیبرالیسم.....
۱۴۶	خلاصه و نتیجه‌گیری.....
۱۴۸	نتیجه‌گیری و ارزیابی نهایی.....
۱۵۴	کتابنامه.....

مقدمه:

لیبرالیسم با اهمیت والایی که برای آزادی قائل است خود را از سایر آموزه‌های سیاسی متمایز می‌کند. این آزادی شامل آزادی فرد در حوزه‌های سیاسی، اجتماعی، فکری و اقتصادی می‌شود. این امر مستلزم محدود بودن اختیارات دولت به وظایفی مانند حفظ نظم داخلی و دفاع خارجی می‌باشد و در مقابل، فرد دارای اصالت است و تنها موضوعی که حوزه‌ی اختیارات فرد را محدود می‌کند، این امر است که با اقدامات خود به دیگران آسیبی نرساند.

در طول تاریخ، اصولی از جمله برابری، عدالت اجتماعی، نظم و ثبات اجتماعی برای اندیشمندان و مکاتب فکری و سیاسی مهم بوده، اما در لیبرالیسم هیچ یک از این اصول با تعهد نسبت به آزادی برابری نمی‌کند.

لیبرالیسم به عنوان مبشر و منادی آزادی در ابعاد اجتماعی، اقتصادی و سیاسی و در طول حیات خود در گذر تاریخ با چرخش‌ها و فراز و نشیب‌های بسیار روبه‌رو بوده است. به خصوص در قرن بیستم که جوامع بشری به ویژه جوامع غربی در نوعی تضاد و برخورد ایدئولوژیکی خشونت‌باری غوطه‌ور بوده‌اند، لیبرالیسم مبارزه سهمگین را با بقایای استبداد مطلقه در پیش گرفت. سپس با چالش و تهدید کمونیسم مواجه شد و براساس مقتضیات زمان شاهد تغییراتی بوده است. در کل می‌توان این تغییرات را به سه دوره‌ی اصلی تقسیم نمود.

الف) لیبرالیسم کلاسیک:

در این دوره متفکران بزرگی از جمله لاک، بیکن، دکارت، منتسکیو، استوارت میل و آدام اسمیت به ترسیم خطوط اصلی لیبرالیسم پرداختند.

در این دوره لیبرالیسم، آزادی را به گونه‌ای منفی و به مثابه شرایطی که در آن شخص مجبور نیست، مقید نیست، در آموزش مداخله نمی‌شود و تحت فشار قرار نمی‌گیرد، تعریف می‌کند. بنابراین هر چه حوزه‌ی عدم مداخله‌ی دولت گسترده‌تر باشد، آزادی فرد بیشتر است، زیرا لیبرالیسم دولت را منشا مداخله و مانعی می‌داند که آزادی را به مخاطره می‌اندازد یا محدود می‌کند.

دغدغه اصلی لیبرالیسم آزادی برای فرد است. در این مفهوم فرد، تاکید بر شخص انسانی واحد است. فرد باید حق داشته باشد اعتقادات خود را برگزیند، در ابراز این عقاید برای عموم آزاد باشد و بتواند براساس آنها عمل کند، البته تا جایی که با حقوق دیگران و چارچوب قوانین و نهادهای قانونی موجود سازگار باشد. برای اینکه آزادی فرد تضمین شود، مالکیت خصوصی از تقدس ویژه‌ای برخوردار شد تا فرد از نظر اقتصادی مستقل بوده و به دولت وابسته نباشد.

ب) لیبرالیسم میانه: بین دو جنگ جهانی، جهان سرمایه‌داری دچار رکود اقتصادی شد. کینز لیبرال منش برای خارج شدن از این رکود، خواهان مداخله دولت در امور اقتصادی شد.

دولت رفاهی مهم‌ترین فن‌آوری برای تغییر فضای اجتماعی بود که حوزه اعمال اقتدارآمیز را به گونه‌ای بی‌سابقه گسترش می‌داد. با افزایش انضباط در حوزه‌ی توزیع قدرت، دولت چرخشی فکری در شناخت فرد و جامعه پدید آورد که آسیب بیشتری به آزادی و استقلال فردی می‌رساند.

بنابراین دوره لیبرالیسم میانه، دوران قدرت گرفتن دولت است، دولت می‌تواند در حوزه اقتصاد مداخله نماید که این امور با روح حاکم بر لیبرالیسم کلاسیک مغایر بود.

ج) لیبرالیسم نو: در دهه‌ی ۱۹۷۰ میلادی، اندیشمندان لیبرال در واکنش به رکود اقتصادی و بیکاری فزاینده، خواهان عدم مداخله دولت در حوزه اقتصاد و محدود کردن قدرت دولت شدند. نماینده بارز این سنت فکری و فراگیرترین حامی آن فرید ریش هایک است.

در این دوره شاهد تجدید حیات تفکرات لیبرالیسم کلاسیک در قالب نئولیبرالیسم هستیم. در این دوره نئولیبرالیسم با غلبه بر لیبرالیسم میانه توانسته است خود را به عنوان اندیشه‌ی غالب مطرح سازد.

این پژوهش به دنبال یافتن پاسخی به این پرسش است که چه عواملی زمینه‌ساز ظهور نئولیبرالیسم به عنوان رهیافت مسلط هستند؟

از آن‌جا که لیبرالیسم یک اندیشه‌ی تاثیرگذار و پرنفوذ است، در این زمینه کتابها و آثار زیادی وجود دارند برای نمونه: کتاب ظهور و سقوط لیبرالیسم غرب نوشته‌ی آنتونی آریلاستر که توسط نشر مرکز به چاپ رسیده است این کتاب به توضیح لیبرالیسم از شروع تا مرحله‌ی سوم آن یعنی نئولیبرالیسم پرداخته است و به دنبال یافتن پاسخی به این سوال است که آیا لیبرالیسم همچنان می‌تواند به حیات خود ادامه دهد؟ اما این کتاب به این موضوع توجه نکرده که چرا لیبرالیسم دچار تغییر و تحول شد و علت غلبه نئولیبرالیسم بر لیبرالیسم میانه بدون جواب مانده است. کتاب لیبرالیسم نوشته جان سالوین شاپیرو که توسط نشر مرکز چاپ شده است. ولی اکثریت آثار و کتابها در زمینه لیبرالیسم به بررسی اندیشه‌های لیبرالی پرداخته‌اند. بدون آن که بستر اجتماعی و اقتصاد- سیاسی یعنی بستر عینی تاریخی تحولات در لیبرالیسم مورد توجه قرار گیرند، ضمن آن که بررسی نئولیبرالیسم در اکثر این آثار وجود ندارد.

این که چگونه نئولیبرالیسم پس از دهه‌ی ۱۹۷۰ میلادی، به تدریج توانست به الگوی مسلط تبدیل شود و جای الگوهای سوسیالیستی و دولت‌های رفاهی را بگیرد، سؤالی بود که فرضیات متفاوتی را می‌توانست مطرح نماید، برای نمونه؛

۱- عدم کارآیی دولت‌های رفاهی باعث شدند که دولت‌های غربی این مدل را کنار گذاشته و به تفکرات نئولیبرالی روی آورند.

۲- کاهش تهدید جنبش‌های چپ بر اثر تضعیف روز افزون شوروی، موجب شد که دولت‌های غربی از سیاست‌های رفاهی که برای مهار کردن توده‌های مردم جهت پیوستن به سوسیالیسم اتخاذ کرده بودند، دست کشیده و به سیاست‌های گذشته که در قالب نئولیبرالیسم مطرح شده بود، روی آورند.

۳- فرضیه‌ای که از دو فرضیه بالا نشست می‌گیرد یعنی کاهش تهدید جنبش‌های چپ و باور به عدم کارایی دولت‌های رفاهی باعث شدند که دولت‌های بزرگ به سیاست‌های نئولیبرالی رو آورند. فرضیه‌ی آخر به نظر می‌رسید که بتواند توضیح روشن‌تری از چگونگی تحولات ارائه نماید. بر مبنای فرضیه سوم، ما فرضیه‌ی اصلی پژوهش را ارائه می‌کنیم «با کاهش تهدید جنبش‌ها و ایدئولوژی‌های سوسیالیستی در سطح جهان، هزینه‌های دولت‌های رفاهی که روند انباشت سرمایه را مختل کرده بود و بحران‌های اقتصادی دهه ۱۹۷۰ میلادی را به وجود آورده بود، توجیه خود را از دست داد و زمینه را برای ظهور نئولیبرالیسم به عنوان رهیافت مسلط فراهم نمود.»

در این پژوهش ما از روش تحلیلی و تبیینی استفاده نمودیم. با استفاده از داده‌های تاریخی سعی نمودیم چگونگی رخدادها را بررسی نموده و ارتباط بین تحولات متفاوت را تبیین نماییم و برای به دست آوردن تحلیلی مناسب از چگونگی شکل‌گیری رخدادها و تبیین مفروضات مطرح شده، پژوهش حاضر را در شش فصل ارائه می‌نماییم.

در فصل اول به مبانی نظری این پژوهش می‌پردازیم و با استناد به آرای بزرگان علم سیاست سعی می‌نماییم توضیحی درست از چرایی شکل‌گیری تحولات ارائه نماییم.

در فصل دوم به بررسی لیبرالیسم کلاسیک به عنوان مبنای نظری بحث خواهیم پرداخت تا چگونگی تحولات روی داده ملموس‌تر باشند.

در فصل سوم به مطالعه سوسیالیسم و داعیه‌ی رهبری‌اش بر جهان می‌پردازیم و عکس‌العمل‌های ایجاد شده در مقابل این تفکرات را که موجب تحولات بزرگی شد و دولت‌های رفاهی را پدید آورد را در فصل چهارم از نظر می‌گذرانیم.

در فصل پنجم به مبانی نظری نئولیبرالیسم خواهیم پرداخت و در نهایت چگونگی قدرت‌یابی آن را پس از افول سوسیالیسم و دولت‌های رفاهی تحلیل می‌نماییم و در نهایت پژوهش را با یک جمع‌بندی و نتیجه‌گیری به پایان می‌رسانیم.

فصل اول

مبانی نظری و تحلیلی

مقدمه

در این فصل چارچوبی نظری ارائه خواهد شد که قادر به توضیح مسائل زیر باشد؛

۱- منازعات طبقات اجتماعی برای بدست گرفتن قدرت را توضیح دهد.

۲- دلایل جهانی شدن یک تفکر را ارائه دهد.

۳- دلایل سقوط یک تفکر از موقعیت مسلط را توضیح دهد.

بنابراین، ابتدا تفاسیر متفاوتی از منازعه طبقاتی، چگونگی بدست آوردن قدرت و و علل کاهش اقتدار یک اندیشه، توسط دانشمندان و فلاسفه مطرح می‌شود و در نهایت با تلفیقی از نظریات آنها، قالب فکری مناسب برای تحلیل رویدادها ایجاد خواهیم نمود.

۱-۱- کارل مارکس:

کارل مارکس، بنیانگذار کمونیسم در جهان به سال ۱۸۱۸ م در آلمان متولد شد. تحلیل مارکس از جامعه در خلال تفسیر و درک اقتصادی وی از تاریخ مطرح شد. (اینشتاین، ۱۳۶۶: ۶) تاریخ یک سیر پیشرونده مدام به سوی تکامل را بیانگر است که از مراحل خاصی عبور می‌کند (جاسمی، ۱۳۵۵: ۳۰). مارکس با هگل هم عقیده بود که زندگی اجتماعی عبارت است از فرآیندی که از طریق آن طبقه‌بندی‌های واسطه پدید می‌آیند و افراد تاریخی را قادر می‌سازند تا خود را درک نمایند. جامعه بنابراین تنها یک دستگاه از خود بیگانه و بی‌ارتباط با انسان جدا شده از زندگی روزانه نیست؛ جامعه نوعی بیان نظری بودن انسان است. مارکس عقیده داشت که انسان، خود، تاریخ خویش را به وجود می‌آورد و مانند هگل تایید می‌نمود که افراد همیشه قادر نیستند تا این امر را به طور کامل درک نمایند که چگونه اتفاق می‌افتد. بر خلاف هگل، مارکس بر این عقیده بود که گونه‌های تاریخ خودآگاهی در نهایت به وسیله رابطه میان افراد و یک محیط طبیعی دارای هدف و نیروهای مادی تعیین می‌شود که ذهن انسان باید خود را با آنان تطبیق دهد. وسیله تعامل میان افراد و این قلمرو و مادی یا طبیعی کار انسان است. حدود سال ۱۸۴۴ مارکس به این نتیجه رسید که «تمام تاریخ جهان چیزی جز عمل انسان به منظور تولید از طریق کار نیست» (اشلی، ۱۳۸۳: ۲۲۰-۲۱۹).

مارکس مشخص نمود که در جریان تاریخ بشر سازمان کار انسانی چند تغییر عظیم را به خود دیده است. او به توصیف مراحل ذیل پرداخت- به استثنای مرحله‌ی جامعه‌های به اصطلاح آسیایی- یکی پس از دیگری عینیت پیدا می‌کنند:

۱- **دستگاه پیش طبقه‌ای:** این دستگاه‌ها از طریق نوعی تقسیم بسیار محدود کار و مالکیت جمعی مشخص می‌شوند. قبایل یا طایفه‌های نخستین که به طور کلی نوعی موجودیت کوچ نشینی را دنبال می‌کنند دارای این نوع از سازمان اجتماعی هستند.

۲- **جامعه‌های آسیایی:** این‌ها می‌توانند در همان چهارچوب زمانی دستگاه‌های پیش طبقه‌ای و جامعه‌های بسیار کهن جای داده شوند. این جامعه‌ها رهبران قدرتمند و مستبد دارند. مارکس نظر داد احتیاج به نوعی دستگاه آبیاری مرکزی مانند دستگاه آبیاری سنتی در چین ممکن است، زمینه احتیاج به استبداد شرقی را فراهم ساخته باشد. در چنین جامعه‌هایی به حمایت اجتماعات محلی گرایش دارند تا از نظر اقتصادی دارای خودکفایی باشند.

۳- **جامعه‌های عتیق:** این‌ها در شهرهای بزرگ، مانند آتن و روم، توسعه می‌یابند. زمین تبدیل به ملک خصوصی می‌شود و یک جمعیت تشکیل یافته از بردگان به وجود می‌آید تا به تولید ثروت برای شمار اندکی از افراد بپردازند. مارکس استدلال نمود چنین جامعه‌هایی به واسطه‌ی افزایش بیش از حد جمعیت و ناتوانی آنان به منظور یافتن زمین کافی برای طبقه حاکم راه نابودی را پیش گرفتند. در چنین جامعه‌هایی، شکاف، عظیمی میان ثروتمندان و فقرا و میان مالداران و تهیدستان به چشم می‌خورد.

۴- **جامعه‌های فئودالی:** توسعه این‌ها در اروپا پس از سقوط امپراتوری رم صورت گرفت. طبقه رنجبران بدون زمین (Serfs) زمین را برای تعداد قلیلی اشراف و نجیب زادگان شخم می‌کردند. طبق سخن مارکس پایان فئودالیسم همراه بود با ظهور شهرهایی، مانند ونیز و ژنو در قرن سیزدهم میلادی که منحصراً به تجارت و بازرگانی می‌پرداختند.

۵- جامعه‌های سرمایه‌داری: این‌ها شامل دو طبقه اصلی هستند: بورژوازی (مالکان و صاحبان سرمایه) و پرولتاریا (کسانی که مجبورند قدرت کار را در ازای دریافت دستمزد به فروش رسانند) (همان: ۲۲۱-۲۲۰).

بر مبنای سخن مارکس در تمامی انواع جامعه‌ها تنظیم اجتماعی کار، بنیاد و اساس سازمان تجربه انسانی را تشکیل می‌دهد. مارکس در تلاش به منظور کوچکتر ساختن مدل خود از جامعه، در پیش گفتار نقد اقتصاد سیاسی بیان داشت: «در جریان تولید اجتماعی موجودیت فرد، افراد به طرز اجتناب ناپذیری در مرکز روابطی قرار می‌گیرند که بستگی به اراده آنها ندارند؛ اسماً روابط تولیدی که متناسب با یک مرحله داده شده در جریان توسعه نیروهای مادی تولیدشان است. کلیت این روابط تولید، ساختار اقتصادی جامعه یا بنیاد واقعی را تشکیل می‌دهد که یک رو بنای حقوقی و سیاسی بر فراز آن ساخته می‌شود و انواع معینی از آگاهی اجتماعی با آن تعامل و همکاری دارند. شیوه‌ی تولید، زندگی مادی، فرآیند کلی زندگی اجتماعی، سیاسی و فکری را شکل می‌دهد و حدود آنها را تعیین می‌نماید.» طبق گفته‌ی مارکس، شیوه‌ی تولید یا پایه اقتصادی یک جامعه، بر مبنای نیروهای تولید و روابط اجتماعی تولید تشکیل می‌شود. نیروهای تولید به افراد امکان می‌دهند تا آنها از طریق انجام کار، بر جهان مادی اثر گذاشته و شکل آن را تغییر دهند. روابط اجتماعی تولید عبارتند از: روابط میان افراد که بر مبنای مالکیت نیروهای تولید در قالبی حقوقی و قانونی شکل می‌گیرند؛ روابط تولید عبارتند از: روابط مالکیت (همان: ۲۲۱).

پایگاه اقتصادی و روبنای خود آگاه، فقط از منظر تحلیل، تفکیک پذیرند. آنها در زندگی واقعی از درون در یکدیگر رسوخ می‌کنند. توصیف‌های مطرح شده راجع به پایگاه اقتصادی، همواره توصیف عناصر رو بنا را به دنبال دارد. برای مثال سازمان کار در جامعه نمی‌تواند بدون وجود بعضی آداب و رسوم، ارزش‌ها یا قواعد و مقررات تحقق پیدا کند. نکته مارکس این نبود که پایگاه اقتصادی نوعی تاثیر موقتی و نامنظم را بر خود آگاه یک دوره تاریخی بر جای می‌گذارد. بلکه او صرفاً طرح نمود که در تحلیل نهایی، پایگاه اقتصادی است که به تجربه انسانی معنی و شکل می‌بخشد. بر مبنای گفته مارکس تسلط طبقاتی بالاتر از هر چیز از طریق ایدئولوژی بدست می‌آید و پایه آن محکم می‌شود. وانگهی یک طبقه حاکم که همیشه شامل اقلیت کوچکی از کل جمعیت است، قادر نیست اراده خود

را بر اکثریت تحمیل نماید مگر این که تسلط طبقاتی به عنوان چیزی طبیعی و صحیح تلقی شود یا بهتر خواهد بود اگر این تسلط اصلاً دیده نشود و پنهان بماند. مارکس در کتاب سرمایه توصیف می‌نماید که ایدئولوژی معاصر چگونه به وسیله هدف سازی‌هایی که جزء و محصول تشکل‌های اجتماعی سرمایه‌داری هستند، ساخته شده است. در چنین جامعه‌هایی مردم گرایش دارند تا به اقتصاد سرمایه‌داری به عنوان امری طبیعی و اجتناب ناپذیر بنگرند. آنها تنظیم شدن تولید به وسیله دستگاه سرمایه‌داری را به عنوان شیوه‌ای از تولید به وسیله خود تلقی می‌کنند که از منظر تاریخی دارای محدودیت بوده یا فاقد قابلیت تغییر یا جرح و تعدیل می‌باشد (همان: ۲۲۵-۲۲۲).

مارکس متقاعد شده بود که شیوه سرمایه‌داری تولید، در نهایت امر، خود برانداز خواهد بود. از نظر او، سرمایه‌داری با رسیدن به بلوغ، بی‌ثبات و بی‌ثبات‌تر خواهد بود. چون سرمایه‌داری قادر نیست فراوانی و رفاه را برای همه برقرار کند راهها را برای مرحله‌ی بعدی یعنی سوسیالیسم که در آن اختلاف و کشمکش جای خود را به صلح و هم‌آهنگی بین مردم داده است هموار می‌سازد. کارل مارکس بر خلاف کلاسیک‌ها که سیستم سرمایه‌داری را یک پدیده «ایستا» می‌دانستند آن را یک مرحله گذار می‌داند که برای اجرای ماموریت تاریخی خود در اروپا متولد شد و در تمام دنیا ریشه دوانید تا به مرحله سوسیالیستی ختم شود. در دوره سوسیالیسم دولت آلتی است در دست دیکتاتوری کارگران. در این دوره دستمزدها به نسبت کاری که انجام می‌گیرد پرداخت می‌شود چون در این مرحله قدرت تولید پیشرفت کافی نکرده است تا به اندازه احتیاجات همه افراد در اجتماع تولید شود و مردم هنوز احتیاج به انگیزه‌های مادی دارند و چون کارها یکسان نیست دستمزدها نمی‌تواند برابر باشد اما کارگران در معرض استثمار قرار دارند. وقتی دوره تحول بین سوسیالیسم و کمونیسم تمام شد، مرحله کمونیستی آغاز می‌شود که در آن اختلافات از بین می‌رود، قدرت‌های تولیدی افزایش می‌یابد و افراد بدون محرک‌های مادی به کار و فعالیت مشغول می‌شوند. کمیابی و احتیاج ناپدید می‌گردد و نظریه معروف «از هر کس به اندازه‌ی توانائیش و به هر کس به اندازه احتیاجش» عملی می‌شود. دیگر احتیاجی به پول و سیستم قیمت‌ها نیست و چون طبقه استثمار گر ناپدید شده است، عدالت اجتماعی به خوبی برقرار می‌گردد و احتیاجات به راحتی برآورده می‌شود (مدنی، ۱۳۵۲: ۲۱).

مارکس یکی از بزرگترین و تاثیرگذارترین فلاسفه جهان می‌باشد که نقش بزرگی در تحلیل رویدادهای تاریخی بر مبنای استدلال‌های جامعه‌شناختی داشته است. تقسیم جامعه به طبقاتی که در حال کشمکش با یکدیگرند، تنظیم اجتماعی کار به عنوان اساس سازمان تجربه انسان و تسلط طبقاتی از طریق ایدئولوژی می‌تواند راهنمایی مناسب برای بسیاری از پژوهش‌های تحلیلی برای تبیین رویدادهای تاریخی باشد. با وجود این، به نظر می‌رسد پیشگویی‌های او درباره‌ی جامعه سرمایه‌داری درست نبوده است. طبق نظریه مارکس، انقلاب سوسیالیستی می‌بایست در کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری از جمله انگلیس، آلمان، فرانسه یا آمریکا به وقوع می‌پیوست که به مراحل بالای سرمایه‌داری دست یافته بودند اما همگان شاهد بودند که این انقلاب در کشور عقب مانده‌تر روسیه به وقوع پیوست و هم اکنون در قرن بیست و یکم، سرمایه‌داری نه تنها از بین نرفته بلکه به پدیده‌ای جهانی نیز تبدیل شده است.